



پیغام عشق

قسمت هزار و سیصد و هشتاد و هشتم



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۷۵ گنج حضور، بخش پنجم

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۸۶۲

من ز حق درخواستم کای مُستَعان

بر قرائت من حریصم همچو جان

*مُستَعان: یاری خواسته شده، یعنی کسی که از او استعانت کنند و یاری خواهند.

*بی‌گره: بدون اشکال

[داستان مثنوی درباره مرد فقیر نابینایی است که مهمانی بر او وارد شد و شب هنگام دید که مرد نابینا قرآن می‌خواند. با تعجب پرسید تو که نمی‌بینی چگونه می‌خوانی؟ فقیر پاسخ داد: من از خداوند درخواست کردم: «ای یاری کننده، من بسیار بر خواندن حریص و مشتاقم و آن را مانند جانم دوست دارم.»

نکته: ما باید کتابی را که زندگی در مرکزمان می‌نویسد بخوانیم، نه کتاب من‌ذهنی را.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۸۶۳

نیستم حافظ، مرا نوری بده

در دو دیده وقت خواندن، بی‌گره

[مرد نابینا در ادامه، خطاب به خداوند می‌گوید: «من نمی‌توانم قرآن را از حفظ بخوانم چون حافظ آن نیستم. پس نوری به چشمان من عطا کن که هنگام خواندن بدون هیچ اشکال و ایرادی بخوانم.»

نکته: ما هم به زندگی می‌گوییم که دیگر نمی‌خواهیم با چشم ذهن ببینیم، به ما کمک کن چشم عدممان را بازگردان و اجازه بده با چشمان تو ببینیم.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۸۶۴

باز ده دو دیده‌ام را آن زمان

که بگیرم مُصْحَف و خوانم عیان

خداوندا، زمانی که می‌خواهم قرآن را در دست بگیرم و آشکارا بخوانم، دو چشمانم را به من بازگردان.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۸۶۵

آمد از حضرت ندا کای مرد کار

ای به هر رنجی به ما امیدوار

*مرد کار: آن که کارها را بنحو احسن انجام دهد، ماهر، استاد، حاذق، لایق، مرد کار الهی

آنگاه از بارگاه الهی خطاب به مرد نابینا ندا آمد: «ای کسی که بدون ایجاد کارافزایی اهل کار روی خودت بوده، در هر رنج و سختی فضا را باز می‌کنی و بجای سبب سازی با ذهن به برکت فضای گشوده شده امیدوار هستی.»

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۸۶۶

حُسن ظَنّ است و امیدی خوش تو را

که تو را گوید به هر دم برتر آ

در تو یک حُسن ظَنّ و امیدواری خوبی وجود دارد که وقتی فضا را باز می‌کنی تو را به رحمت ما نیک گمان کرده و از هر گونه شک و تردید دور می‌کند، و همین امیدواری و بینش زیبا و خردمندانه توست که دستت را می‌گیرد و در درون به تو می‌گوید: «لحظه به لحظه از روی همانیدگی‌ها بلند شو، به سوی ما بیا و به مقام بالاتری برو.»

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۸۶۷

هر زمان که قصد خواندن باشدت

یا ز مصحفها قرائت بایدت

هر لحظه که حقیقتاً قصد خواندن داشته باشی یا لازم بینی که از نسخه‌های دیگر قرآن یا سایر کتب مقدس بخوانی.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۸۶۸

من در آن دم وادهم چشم تو را

تا فروخوانی، معظم جوهر را

من در آن لحظه چشم تو را بینا می‌کنم تا بتوانی حروف قرآنی را بخوانی.

نکته: بنابراین اگر ما صمیمانه فضا را باز کرده و از آوردن اجسام به مرکزمان اجتناب کنیم، در اینصورت خداوند چشم عدم‌بین ما را بینا می‌کند تا این «معظم جوهر» یا همان ذات اصلی و قرآن درون خود را بخوانیم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۵۶

فرشته‌ای گنمت پاک، با دو صد پر و بال

که در تو هیچ نماند، کدورت بشری

[مولانا از جانب زندگی خطاب به انسان می‌گوید:] «اگر واقعاً فضا را باز کنی و در این کار مداومت داشته باشی، من به تو پر و بالی از هشیاری خواهم داد که بتوانی از روی صدها همانندگی پیری و در اثر قدرت فضای گشوده شده دیگر هیچ گرفتگی و کدورت بشری در تو باقی نماند.»

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۴۲۸

عاشقِ حالی، نه عاشق بر منی

بر امیدِ حال بر من می تنی

[خداوند به انسانی که من ذهنی دارد می گوید:] «ای انسان، تو عاشق من نیستی و نمی خواهی به من زنده شوی، بلکه عاشق حالِ خوشی هستی که از همانیدگی های مرکزت می گیری، می خواهی حالِ من ذهنی ات خوب شود و تنها به امید رسیدن به همان حالِ خوش است که نامم را بر زبان می آوری، و مرا عبادت می کنی تا همانیدگی هایت را زیاد کنم.»

نکته: بنابراین کسی که هشیاری جسمی دارد و در راه زنده شدن به بی نهایتِ خداوند تلاش نمی کند، چنین شخصی فقط به دنبال حال خوب است و به هیچ ثمری دست نخواهد یافت.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۹۱۳

پس تو را هر غم که پیش آید ز درد

بر کسی تهمت مننه، بر خویش گرد

پس اگر در اثر وجود من ذهنی که حاصلی جز درد و رنج ندارد، غم و اندوهی به تو رسید، کسی را متهم نکن، بلکه فضا را بگشا و به درون خود نگاه کن، ببین کدام جسم آفل و یا همانیدگی را به مرکزت آوردی و براساس آن فکر و عمل کردی.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۷۳۴

چونکه قبضی آیدت ای راهرو

آن صلاحِ توست، آتش دل مشو

*قبض: گرفتگی، دلتنگی و رنج

*آتش دل: دل سوخته، ناراحت و پریشان حال



ای کسی که در مسیر فضاگشایی و زنده شدن به زندگی قدم گذاشته‌ای، هر گاه در اثر وجود یک همانیدگی و آمدن جسم به مرکزت، قبض و ناراحتی برایت پیش آمد، بدان که آن به صلاح توست و یک پیغام از طرف زندگی ست تا به جای خشم و واکنش نشان دادن فضا را باز کرده و از خرد زندگی بهره‌مند شوی.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۷۳۹

چونکه قبض آید تو در وی بسط بین

تازه باش و چین میفکن در جبین

*جبین: پیشانی

اگر اتفاقی باعث قبض و ناراحتی در تو شد، به آنچه ذهن نشان می‌دهد توجه نکن و آن را به مرکزت راه نده، بلکه در آن اتفاق فرصت بسط و فضاگشایی را ببین، به این ترتیب هر لحظه از طریق فضای گشوده شده فکر و عمل کن و با واکنش نشان دادن چهره‌ات را اندوهگین نکن.

نکته ۱: بیشتر مردم فکر می‌کنند از طریق غم و غصه می‌توانند به جایی برسند.

نکته ۲: پیغام تمام قبض‌هایی که تجربه می‌کنیم این است که ما در فضای «لأحبُّ الأفلین» نیستیم و جسمی را به مرکز خود راه داده‌ایم.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۶۲

قبض دیدی چاره آن قبض کن

زآنکه سرها جمله می‌روید ز بن

*بن: ریشه



اگر این لحظه در درون خود گرفتگی و انقباضی حس کردی، خشمگین شدی و رنجیدی، مطمئن باش که چیز این جهانی به مرکزت آمده. در اینصورت برای این حالت چاره‌ای بیندیش، یعنی فضاگشایی کن تا آن چیز از مرکزت خارج شده و از ذهن بیرون بیایی، چرا که شاخ و برگ همانیدگی و درد و نتایج بد آن‌ها از ریشه تدبیر با من ذهنی می‌روید.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۶۳

بسط دیدی، بسط خود را آب ده

چون برآید میوه، با اصحاب ده

اگر فضا را گشودی و حالت انبساط را تجربه کردی، به این کار ادامه بده و دائم در حال انبساط باش، چرا که این حالت حتماً ثمره نیکو خواهد داشت و آنگاه که استمرار در فضاگشایی باعث شد تا به زندگی ارتعاش کنی، این حاصل و میوه فضاگشایی را که ارتعاش به حضور و چیزهای خوب در بیرون است، با دیگران به اشتراک بگذار تا آن‌ها نیز زنده شدن به زندگی و مرکز عدم را تجربه کنند.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۵۱

پیش از آن کاین قبض زنجیری شود

این که دل‌گیری ست، پاگیری شود

پیش از آنکه انقباض ناشی از همانیدگی‌ها به زنجیری مبدل شود و همین دلگیری‌های کوچک که در اثر بی‌مرادی بر تو عارض شده وسعت یابد و تو را گرفتار سازد، بهتر است پیغام زندگی را دریابی، چرا که زندگی در صدد این است که با پیش آوردن چالش‌ها تو را از مسیر اشتباه باز دارد تا پیش از این به خودت آسیب نزنی. اگر با این هشدارهای زندگی بیدار نشوی، بدان که مسائل بزرگ‌تری در انتظار توست.



مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۵۲

رنج معقولت شود محسوس و فاش

تا نگیری این اشارت را به لاش

در نتیجه این رنج‌ها و تلنگرهای کوچکی که زندگی برای بیداری به تو وارد می‌کند، بتدریج شدت یافته و به درد و رنج محسوس و قابل لمس تبدیل خواهد شد تا بیش از این به اشاراتِ زندگی که از طریق بی‌مرادی به سوی تو می‌آید بی‌توجهی نکرده و آنها را هیچ و بی‌مقدار فرض نکنی.

نکته: اگر زندگی ما دچار مشکل و ویرانی شده، برای این است که به اشاراتِ زندگی توجهی نکرده، چیزهایی را که ذهن نشان می‌دهد به مرکزمان آورده و از رحمت خداوند که دم به دم جاریست محروم مانده‌ایم.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۰۶۹

از پس آن محو، قبض او نماید

پر گشاد و بسط شد، مرکب براند

همانطور که دانه پس از محو شدن در دل خاک خاصیتِ جامد بودن خود را از دست داده و بتدریج پر و بال می‌گشاید، شروع به ریشه دواندن و جوانه زدن می‌کند و به سوی سطح خاک مرکب وجود را می‌راند، انسان نیز وقتی با قبضی در وجودش مواجه می‌شود، فضا را گشوده و با شناسایی همانیدگی نسبت به آنچه ذهن نشان می‌دهد، خود را محو می‌سازد. بنابراین منبسط شده، پر و بال حضورش گشوده می‌شود و به سوی زنده شدن به زندگی پیش می‌رود.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۸۱۱

شد صغیر باز جان در مَرَجِ دین

نعره‌های لِأَحَبِّ الْأَقْلین

شاه‌بازِ جان در چمن‌زار دین یا همان فضای گشوده شده و فضای یکتایی فریاد برمی‌آورد که من افول‌کنندگان، چیزهایی را که ذهن نشان می‌دهد، به مرکز می‌آورد و از طریق آن‌ها می‌بیند، دوست ندارم.

[شاه‌بازِ جان کسی است که مانند مولانا جانش در اثر فضاگشایی مانند باز سلطان در آسمان فضای گشوده‌شده به پرواز درآمده‌است].

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۴۳۰

وَأَنْ كَهْ أَفْلٍ بَاشِدْ وَ، گَهْ أَنْ وَ اَیْنِ

نِیْسْتِ دَلْبَرِ، لِأَحِبِّ الْأَفْلِیْنِ

هر چیزی که اَفل و گذراست، گاهی کم، گاهی زیاد می‌شود و برخلاف زندگی جنسش مدام در حال تغییر است، دلبر حقیقی من نیست و آن را نمی‌پرستم، زیرا من اَفلین یا هر آنچه را که ذهن مهم نشان می‌دهد، دوست ندارم.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۴۳۴

طَهَّرَا بَیْتِیْ بَیَانِ پَاکِیْ اَسْتِ

گَنْجِ نُوْرِ اَسْتِ، اَرِ طَلْسَمِشْ خَاکِیْ اَسْتِ

*طَهَّرَا بَیْتِیْ: خانه‌ام را پاک کنید.

خانه دل باید از پلیدی همانیدگی‌ها پاک گردد و اَفلین از مرکز انسان بیرون شود. کالبد عنصری یا دل انسان وقتی فضا را باز و مرکزش را عدم می‌کند، گنجینه انوار الهی می‌شود، گر چه این دل از جنس خاک است و با افکار همانیده و چیزهای اَفل طلسم شده‌است.

قرآن کریم، سوره بقره (۲)، آیه ۱۲۵

«... وَ عَهْدْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَنْ طَهِّرَا بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ.»

«... و ما به ابراهیم و اسماعیل امر کردیم که خانه‌ام را پاک کنید برای طواف کنندگان و مجاوران و رکوع کنندگان و سجده کنندگان.»

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۳۹۶

پس ریاضت را به جان شو مشتری

چون سپردی تن به خدمت، جان بری

بنابراین اگر زندگی مشقتی را برایت پیش آورد تا به واسطه آن یک همانیدگی را شناسایی کرده و بیندازی، پس با دل و جان خواهان آن ریاضت باش تا از بند من ذهنی و دردهایش جدا شوی. زیرا وقتی تن را به خدمت روح درآورده و درد هشیارانه را پذیرفتی، آن وقت است که از دام همانیدگی‌ها جان سالم به در می‌بری.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۳۹۷

ور ریاضت آیدت بی اختیار

سر بنه، شکرانه ده، ای کامیار

ای کامروا، اگر زندگی رنجی را در جهت شناسایی و انداختن همانیدگی‌ها پیش آورد که خارج از اراده و اختیار توست، بدون مقاومت فضا را باز کن، تسلیم باش و با موفقیت در انداختن من ذهنی شکرانه بده.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۳۹۸

چون حقت داد آن ریاضت، شکر کن

تو نکردی، او کشیدت ز امر گن

هر گاه خداوند برایت سختی پیش آورد تا با کشیدن درد هشیارانه همانیدگی هایت را بیندازی، شکر کن. زیرا تو این ریاضت را به اختیار خودت انتخاب نکردی، بلکه خداوند از آن جایی که هر لحظه می خواهد به انسان ها کمک کند، تو را با امر «گن»، «بشو و می شود» به درد هشیارانه واداشته تا همانیدگی ها را از مرکزت برانی.

با تشکر:

کارگروه خلاصه سازی متن برنامه ها

گوینده: لیلا مظاهری

منابع: برنامه ۹۷۵ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

کتاب های تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)

با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه های گنج حضور

پایان



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۷۵ گنج حضور، بخش ششم

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۶۲۴

رحمتی، بی علتی بی خدمتی

آید از دریا، مبارک ساعتی

این چنین است که رحمت و برکت بیکران خداوند بدون علت و سبب سازی ذهن و بدون نیاز به خدمات ذهنی در این ساعت مبارک که آفلین را از مرکز رانده و عدم را جایگزین آن ساخته‌ای، از دریای یکتایی و فضای گشوده شده، فرامی‌رسد.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۵۵۹

چون خلیل از آسمان هفتمین

بگذرد که لأحبُّ الأفلین

همچون حضرت ابراهیم که از آسمان هفتم نیز بگذرد و در حین عبور از آن بگوید: «من افول کنندگان را دوست ندارم.» انسان نیز می‌تواند آنچنان اوج بگیرد و به درجه‌ای برسد که هر چه ذهن نشان می‌دهد دیگر اهمیتی نداشته و در مرکزش قرار نگیرد.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۹۶۱

بی‌نهایت حضرت است این بارگاه

صدر را بگذار، صدرِ توست راه

مراتب باز شدن فضای درون و طلب حضور نهایی ندارد، صدوری نداریم و رسیدن و مقصدی در کار نیست. همیشه باید فضاگشا باشیم، بنابراین صدر مجلس و آن مرتبه عالی معنوی را که ذهنت نشان می‌دهد رها کن، چرا که این تله ذهن



است تا از طریق اندازه‌گیری پیشرفت معنوی با خط‌کش ذهن و معیارهای مادی، انسان را ناامید کند. بنابراین هر لحظه با فضاگشایی قدم بردار و با تعهد و استمرار همواره در راه زندگی ثابت قدم باش.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۵۲۶

لَا جَرَمَ أَسْفَلَ بُودَ از سَافِلین

تَرکِ او کُنْ، لِأَحِبِّ الْأَفِلین

*أَسْفَلَ: پایین‌تر، پست

ناگزیر، چنین کسی که در ذهن زندگی می‌کند و چیزهای آفل را در مرکزش نگه می‌دارد، در پست‌ترین مرتبه بسر می‌برد. او را رها کن، که من افول‌کنندگان و زوال‌پذیران را دوست ندارم.»

قرآن کریم، سوره التین (۹۵)، آیه ۵

«ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ.»

«آنگاه او را فروتر از همه فروتران گردانیدیم.»

[اگر ما هر لحظه ذهن آفل را به مرکزمان بیاوریم و فضای «لَا أَحِبُّ الْأَفِلین» را ترک کنیم، در اینصورت مشمول این آیه شده و در میان کائنات موجودی بدبخت‌تر از ما که در من ذهنی هستیم، وجود نخواهد داشت.]

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۴۰

هر بدی که امر او پیش آورد

آن ز نیکوهای عالم بگذرد



هر عمل و یا اتفاقی که زندگی با «قضا و کُنْ فِکَان» پیش می‌آورد و از نظر ذهن عملی بد و ناگوار است، اگر فضای درون باز شود، آن اتفاق از همه خوبی‌های جهان بهتر و برتر است، چرا که خداوند صلاح انسان را بهتر می‌داند.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۶۲۱

سرنگون زآن شد، که از سر دور ماند

خویش را سر ساخت و تنها پیش راند

انسان به این دلیل در کارهایش شکست خورد و سرنگون شد که از سر اصلی که سر و خرد زندگی است دور ماند. به عبارتی فضاگشایی نکرد تا مرکزش از جنس عدم شود و سر من‌ذهنی را عقل خود کرد. او با پندار کمال و بدون کمک خداوند و بزرگان پیش رفت و زندگی‌اش را اداره کرد، در نتیجه سرنگون شد.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۷۰۵

وآنکه اندر وهم او ترک ادب

بی‌ادب را سرنگونی داد رب

کسی که در توهم من‌ذهنی و زیاد کردن همانیدگی‌ها به سر می‌برد، مدام آفلین را در مرکزش قرار داده و براساس آن‌ها می‌بیند، شخصی بی‌ادب است، چرا که بجای استفاده از خرد زندگی عقل جزوی من‌ذهنی را پیش گرفته و فکر و عمل می‌کند. خداوند چنین شخصی را که در توهم پیشرفت است، دچار سقوط و سرنگونی می‌سازد.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۷۰۶

سرنگونی آن بود کاو سوی زیر

می‌رود، پندارد او کاو هست چیر



سرنگونی این است که انسان در حالیکه با عقل جزوی و براساس همانیدگی‌ها فکر و عمل کرده و به قعر من‌ذهنی سقوط می‌کند، خود را در حال بالا رفتن و تسخیر جهان تصور کند. او در واقع هر لحظه مورد تمسخر من‌ذهنی و چیزهای اینجهانی قرار گرفته است.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۳۶

نه خاک است این زمین، طشتی ست پُر خون

ز خونِ عاشقان و زخمِ شَه‌مات

*شَه‌مات: باخت در بازی شطرنج، همانیدگی‌ها را به زندگی باختن.

این زمین ذهن فقط خاک همانیدگی نیست، بلکه از خون عاشقان و زخم‌های شاه زندگی مانند طشتی پر از درد و خون است. عاشقان همان‌هایی هستند که بصورت بالقوه توانایی عاشقی و زنده شدن به زندگی را داشتند، اما با آوردن چیزهای ذهنی و آفلین به مرکزشان من‌ذهنی ساخته و مدام آن را حفظ کردند. در نتیجه در بازی زندگی مغلوب و ماتِ خداوند شده و مورد اصابت ضربه‌های زندگی قرار گرفتند.

مثنوی، مولوی، دفتر چهارم، بیت ۲۳۷

خود چه پرسم آن که او باشد به تُون

که تو چونی؟ چون بُود او سرنگون

*تُون: آتش‌خانه حمام، کُلْخَن

برای چه احوال کسی را که در آتش‌دانِ ذهنِ همانیده است، بپرسم و بگویم که حالت چگونه است؟ چرا که او به چیزهای بی‌رمق این دنیایی سرگرم و دلخوش شده و قطعاً سرنگون شده است.



مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۱۴۵

عقلِ جزوی، گاه چیره، گه نگون

عقلِ کلی، ایمن از ریب‌المُنون

*ریب‌المُنون: حوادث ناگوار روزگار

عقل جزوی یا عقل من‌ذهنی که گاهی در کارها موفقیت کسب می‌کند و گاهی هم مغلوب می‌شود، بطور کل از حوادث ناگواری که زندگی با قانون «قضا و کُنْ فکان» پیش می‌آورد تا او را بیدار کند، در امان نیست. اما عقل کل یا خرد زندگی که با فضاگشایی جریان می‌یابد همیشه از چنین حوادثی دور و ایمن است.

[این اتفاقات و حوادث ناگوار درواقع «برنده شک» هستند و برای این پیش می‌آیند که شک و تردید انسان برای لزوم زنده شدن به زندگی از بین برود و دیگر با عقل من‌ذهنی پیش نرود.]

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۴۱۴

گفت: پس من نیستم معشوقِ تو

من به بلغار و مرادت در فتو

*فتو: جعبه یا صندوق

معشوق به آن عاشق‌نما گفت: «پس من معشوقِ تو نیستم، زیرا که من در سرزمینِ بلغارم، و تو در فتو به‌سر می‌بری.»
[این بیت راجع به داستانی است که عاشقی به معشوق خود می‌رسد، ولی همچنان نامه‌هایی را که به معشوقش نوشته بود می‌خواند. معشوق به او می‌گوید: «اکنون که به من رسیده‌ای باید با من عشق‌بازی کنی، چرا باز هم نامه می‌خوانی؟»]



خداوند نیز در این لحظه به ما می‌گوید: «ای انسان، من معشوق تو نیستم، اگر بودم تو در ذهن مشغول آوردن فکرها به مرکزت نبودی و به آفلین دل نمی‌بستی. اکنون که همانیدگی‌ها را در صندوق ذهن جمع کردی و به آن‌ها مشغولی، باید بدانی که به حاصل و ثمری دست نخواهی یافت.»

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۴۱۵

عاشقی تو بر من و بر حالتی

حالت اندر دست نبود، یا فتی

[آن معشوق که نماد خداوند است رو به عاشق خود یا انسان می‌گوید] «تو ظاهراً عاشق منی، ولی درحقیقت عاشق خدای ذهنی و حال خوب خودت هستی. ای جوانمرد، باید بدانی که حال تو در ذهن دوامی ندارد، زیرا هر لحظه یک وضعیت ذهنی را به مرکزت می‌آوری که تغییر پذیر است و تغییر آن که سبب عوض شدن احوالت می‌شود، در دست تو نیست. بنابراین فضا را بگشا و مرا به مرکزت بیاور، زیرا حال خوب حقیقی من هستم، نه وضعیت من ذهنی‌ات.»

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۴۱۶

پس نی‌ام کلی مطلوب تو من

جزو مقصودم تو را اندر زَمَن

*زَمَن: زمان، روزگار

پس من مطلوب و منظور اصلی تو از زندگی نیستم، بلکه مانند سایر اهداف هستم که قصد داری به مرور زمان و با ذهن همانیده به آن دست پیدا کنی.

نکته: اگر ما زنده شدن به خداوند را مقصود و هدف اصلی خود قرار دهیم، به فضای «لَا أَحَبُّ الْأَفْلِينَ» خواهیم رسید که در آنجا زندگی عاری از تصویرات و توهمات ذهنی است.



مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۱۳۹

هر که از خورشید باشد پشت گرم

سخت‌رو باشد، نه بیم او را، نه شرم

هر کس که فضا را باز کرده، به خورشیدِ زندگی، خداوند، تکیه کند و آنچه ذهن مهم می‌داند را به مرکزش راه ندهد، بسیار شجاع و سخت‌رو می‌شود و دیگر نه ترسی به دل راه می‌دهد و نه شرمی داشته، خود را حقیر می‌شمارد، چرا که او قدرتش را در مرکز عدم از زندگی می‌گیرد و خودِ خداوند او را در درون و بیرون هدایت می‌کند.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۲۸

هر عداوت را سبب باید سَنَد

ورنه جنسیتِ وفا تلقین کند

هر دشمنی و عداوتی باید علت و سبب ذهنی داشته باشد. به بیانی تکیه گاه تمام کدورت‌ها و خاصیت‌های من‌ذهنی سبب‌سازی ذهن است، وگرنه جنسیت اصلی‌مان که الست و خداوند است، غیر از وفا چیزی ندارد و فقط آن را به ما تلقین می‌کند.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۳۴۳

بانگِ دیوانِ گله‌بانِ اشقیاست

بانگِ سلطانِ پاسبانِ اولیاست

*اشقیا: بدبختان



بانگ من‌های ذهنی که در اثر فضا‌بندی و دیدن برحسب عینک همانیدگی‌ها به صدا درمی‌آید، همچون چوپان کسانی را که هشیاری جسمی دارند به چریدن از محصولات همانیدگی مانند درد، خشم، رنجش، کینه و حسادت هدایت می‌کند، و درمقابل بانگ سلطان یا خداوند که در اثر فضاگشایی و مرکز عدم بلند می‌شود، مانند پاسبانی است که ندای زندگی را به گوش انسان‌های روحانی و زنده به حضور می‌رساند.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۳۴۴

تا نیامیزد، بدین دو بانگ دور

قطره‌ای از بحر خوش با بحر شور

[خداوند پاسبان هشیاری انسان‌های فضاگشا و زنده به حضور است] همان‌طور که آب دریای شیرین و شور با هم ترکیب نمی‌شوند، این دو بانگ دور از هم، یعنی بانگ دیو من‌ذهنی که از مرکز همانیده می‌آید و بانگ زندگی که در اثر فضاگشایی از طرف زندگی درون انسان طنین‌انداز می‌شود نیز با هم نیامیزند. به بیان دیگر هشیاری حضور که با دید عدم مهیا می‌شود و هشیاری جسمی که از طریق دیدن برحسب همانیدگی پدید می‌آید، هیچوقت با هم ترکیب نمی‌شوند.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۳۲۶

تو چو عزم دین کنی با اجتهاد

دیو، بانگت برزند اندر نهاد

اگر تو تصمیم‌گیری که با فضاگشایی و نیاوردن چیزهای آفل به مرکز، از ذهن خارج شده و با وحدت مجدد، هشیارانه به خداوند زنده شوی، و در این راه تمام کوششت را به کار برده، به آموزه‌های مولانا گوش بدهی، در اینصورت من‌ذهنی خودت و دیگران که نماینده شیطان است، سروصدا راه می‌اندازد و تو را وسوسه کرده، از ادامه کار به شکل‌های مختلف باز می‌دارد.



مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۳۲۷

که مرو زان سو، بیندیش ای غوی

که اسیر رنج و درویشی شوی

*غوی: گمراه

[من ذهنی که از جنس شیطان است از درون ما بانگ می‌زند] «که ای گمراه، به آن سو یعنی به سوی فضاگشایی و زندگی نرو و اندیشه کن، چرا که اگر همانیدگی‌ها را به مرکزت نیاوری و برحسب آن‌ها نبینی، بیچاره و فقیر خواهی شد.»

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۳۲۸

بینوا گردی، ز یاران و ابری

خوار گردی و پشیمانی خوری

اگر راه دین یعنی فضاگشایی و مرکز عدم را ادامه دهی و همانیدگی‌ها را رها کنی، بینوا و تنگدست می‌شوی و از دوستانت که من ذهنی دارند جدا می‌گردی؛ در نتیجه خوار و ذلیل شده، دچار پشیمانی می‌شوی.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۲۹۶

چون از آن اقبال، شیرین شد دهان

سرد شد بر آدمی مُلک جهان

همین که انسان فضا را باز کرد و با شناسایی خودش به عنوان زندگی، مزه عشق و شادی بی‌سبب را چشید و از آن بخت و اقبال دهانش شیرین شد، در اینصورت دیگر آن چیزی که ذهن نشان می‌داد و خوشی مصنوعی حاصل از همانیدگی‌ها و تأیید و توجه مردم، در نظرش ارزش و جذابیت خود را از دست داد.



با تشکر:

کارگروه خلاصه سازی متن برنامه‌ها

گوینده: لیلا مظاهری

منابع: برنامه ۹۷۵ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

کتاب‌های تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)

با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه‌های گنج حضور

پایان



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق



تلگرام آقای شهبازی

+1 818 970 3345



ایمیل آقای شهبازی

Parviz4762@mac.com